

# ابوالعلاء معری

## بررسی آراء و اندیشه‌های شاعر عرب

علیرضا ذکاوتی قرآزگو

احمد بن سلیمان، معروف به ابوالعلاء معری (۳۶۳ - ۴۴۹ هـ.ق)، شاعر اندیشمند عرب، در ایران ناشناخته نیست. شادروان حسین خدیوچم دو کتاب درباره او ترجمه کرده و استاد عبدالمحمد آیتی ترجمه خلاصه‌ای از رساله *الغفران* ابوالعلاء را تحت عنوان *آمزش*، سال‌ها پیش به چاپ رسانده است. مرحوم داناسرشت نیز مقاله مختصری درباره ابوالعلاء نوشته است. با این حال، در ایران جز عده معدودی که آشنایی مستقیم با آثار این شاعر سترگ و متفکر بزرگ دارند، بقیه سیمایی مبهم و افسانه‌آلود از وی در نظر می‌آرند.

این گفتار بحثی بی‌طرفانه درباره بعضی از اندیشه‌های ابوالعلاء است. به امید آنکه نویسنده بتواند در فرصتی مناسب یادداشت‌های فراوان خود از *لزومیات* و *الغفران* ابوالعلاء را به صورت رساله‌ای تنظیم و تقدیم جامعه کتابخوان که سخت نیازمند و مشتاق آشنایی به آثار متنوع فرهنگ اسلامی است، بنماید.

ابوالعلاء را متهم به بددینی با بی‌دینی کرده‌اند. آنچه مسلم است، او موحد و پارسا بوده است و عامل رقابت و حسادت و کج‌فهمی را در بدنام کردن او نمی‌توان از نظر دور داشت. آیا تکفیر او از سوی بعضی از گذشتگان و معاصران از باب تعقب دینی توأم با صداقت بوده است یا بهتان‌گری عاملانه و غرض‌آلود؟ عده‌ای از متجددان و به اصطلاح غرب‌زدگان عربی کوشیدند از ابوالعلاء یک آنتیست اروپایی‌پسند و طراز نوین بسازند و عرضه دارند؛ همان کاری که در ایران با خیام و حتی حافظ کردند. در مقابل این گرایش جدید، که عمدتاً توسط طه حسین، نویسنده و محقق نامدار مصری، رهبری می‌شد، دو بازتاب رخ داد: عده‌ای

### چکیده

ابوالعلاء معری (۳۶۳ - ۴۴۹)، شاعر و اندیشمند عرب، در ایران چهره‌ای شناخته‌شده است. در برخی از منابع، او را به بی‌دینی متهم کرده و برخی انحرافات عقیدتی را به او نسبت داده‌اند. مقاله حاضر، بحثی بی‌طرفانه درباره بعضی از اندیشه‌های ابوالعلاء معری است. در این مقاله، ابوالعلاء فردی موحد و پارسا دانسته شده و برخی از ویژگی‌های اندیشه او بررسی شده است.

**واژه‌های کلیدی:** شعر عربی، ابوالعلاء معری.

قشری، هرچه در توان داشتند، در دشنام و نفرین بر ابوالعلاء مایه گذاشتند و بدین گونه بر طرفداران ابوالعلاء، یا به عبارت بهتر، بر طرفداران نگاه به ابوالعلاء همچون یک آتئیست روشنفکر، افزودند؛ اما دسته معتدل تری هم پیدا شدند که کوشیدند از ابوالعلاء چهره‌ای آن چنان که هست، بپردازند و به واقع نزدیک‌تر شوند. از این دیدگاه، ابوالعلاء هرچه باشد، شخصیتی است که به هر حال به حوزه فرهنگ اسلامی تعلق دارد. خود ابوالعلاء درباره بعضی از اشعارش که موهوم معنایی بر ضد دین بوده است، در کتاب *زجر الناجح* پاسخ داده است؛ مثلاً درباره عبارت «دیاناتکم مکر من القدمات» گوید: مراد، اهل کتاب است که پیروان خویش را می‌فریفتند (اللدبَاب: ۱۹۸۶م: ۱۴۱)، و درباره اینکه گفته است: «حج بر زن واجب نیست» آورده است که در صدر اسلام عقیده بر این بوده و نص قرآن خطاب به مردان است (همان: ۱۴۳)، و اینکه گفته است: «الموت نومٌ طویل ماله امدٌ» گوید: مراد این است که نمی‌دانیم قیامت کی واقع خواهد شد (همان: ۱۴۴). اگر زندگی پاکیزه ابوالعلاء را در نظر بگیریم و اینکه معاصرانش غالباً او را مسلمان می‌شناختند، چنان که بعد از مرگ بر سر تربتش طی یک هفته ۲۰۰ بار ختم قرآن کردند (همان: ۱۶۹)، می‌شود نتیجه گرفت که یا بعضی از اشعار کفرآمیز منتسب به او واقعاً از او نیست و یا اینکه بعضاً به غلط کفرآمیز تلقی شده است و برداشت منطبق با دین یا دست‌کم غیرمخالف با دین نیز می‌توان از آن اشعار داشت (همان: ۱۳۳)؛ مثلاً ابوالعلاء منکر آن بوده است که «حام»، پسر نوح، به خاطر گناهی که کرد، سیاه شد، یا اینکه «خضر» هنوز زنده است، یا اینکه پیش از ابراهیم، علایم پیری در سر و صورت مردان ظاهر نمی‌شده است، و اینکه هنگام طلوع، خورشید را به زور و ضرب به مشرق می‌آورند...؛ و نیز ابوالعلاء حرز و افسونی را که برای دفع چشم‌زخم و جن‌زدگی می‌نوشتند، قبول نداشته و بر آب رفتن و در هوا پریدن آدمیان را محال می‌انگاشته و نیز اصناف آدمیان را از شاهان تا عالمان و خطیبان و شاعران و تاجران و منجم و متکلم را به باد انتقاد گرفته است (همان: ۱۳۲) و این همه، کسانی را بر ضد او برمی‌انگیخته است. اگر قلم در کف دشمن باشد، از مطالب صحیح هم می‌توان ایراد گرفت؛ اما اگر به چشم انصاف بنگریم، اندیشه ابوالعلاء بالاتر از افق معاصران بوده و آنچه که آنان ضد دین تلقی کرده‌اند، چه بسا عین دین باشد و ایرادهایی که تصور می‌کنند بر نظام خلقت گرفته است، بسا بر نظام اجتماعی گرفته باشد و کسانی، عمداً یا سهواً انتقاد او را به سود اعتقاد تغییر نموده‌اند. او خود حساب خالق و خلق را از هم جدا کرده، گوید: «و عدت ربی ما استعظمت و من بریته بریت» (حموی: ۱۴۴/۳)؛ یعنی تا آنجا که می‌توانم، خدا را می‌پرستم؛ اما از مخلوقاتش بیزارم».

اما اینکه از قول خطیب تبریزی، شاگرد ابوالعلاء، آورده‌اند که ابوالعلاء شکاک بوده است، به فرض صحت نقل از خطیب و صحت تشخیص خطیب، ابوالعلاء نسبت به بعضی معتقدات، یقین ریاضی نداشته است و در مقام تحقیق و تحرّی حقیقت بوده است. برای کسی ممکن است تحرّی حقیقت سال‌های سال به طول بکشد.

ابوالعلاء در محیطی واقع شده بود که محل برخورد ادیان و مذاهب بود؛ فضا هم فضای بحث و مجادله نبود؛ بلکه خود به گوش خود می‌شنید که در یک شهر، اذان مسلمان و زنگ ناقوس مسیحیت با هم درآمیخته است:

هذا بناقوس یدقُّ

و ذا بماذنته یصیح

کلُّ یُعظّمُ دینَهُ

یا لیت ادری ما تصحیح؟

انتقاد ابوالعلاء بر اهل ادیان این است که دین مایه کینه و کدورت و جدایی بین افراد بشر شده و انگیزه تجاوزات گردیده است. جنگ‌هایی که بین مسیحیان و مسلمانان صورت می‌گرفت و برخوردهایی که میان فاطمیان و عباسیان جریان داشت، نمونه زنده‌ای بود که بر آنچه در تاریخ گذشته بود، گواهی می‌داد. ابوالعلاء بر اینکه باطنیان و تعلیمیان معاصرش عقل را از پشتوایی عزل کرده‌اند، ایراد می‌گیرد و می‌گوید: «کذب الناس، لا امام سِوی العقل».

جالب اینکه رئیس تعلیمیان معاصر ابوالعلاء، داعی الدعاء فاطمی، المؤید شیرازی، بحث جالبی با ابوالعلاء در موضوعی به ظاهر ساده، ولی کلیدی در فلسفه ابوالعلاء دارد و آن موضوع، تحریم گوشت است که ابوالعلاء حدود نیم قرن آن را بر خود تحمیل کرد. ابوالعلاء معری را پیرو فلسفه براهمه شمرده‌اند؛ از آن جهت که گویند به شرایع عقیده نداشته و «لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد». المؤید با لحنی مؤدبانه ولی در حقیقت ریشخندآمیز، به ابوالعلاء می‌نویسد که چون تو سروده‌ای:

غدوت مریض العقل و الدین فالقنی

لتعلم انباء الامور الصحاح

من برای راه یافتن به امور صحیح در عقل و دین، از تو می‌پرسم که چرا گوشتخواری را بر خود تحریم کرده‌ای؟ ابوالعلاء در پاسخ می‌نویسد که این دعوت من برای تعلیم امور صحیح دینی و عقلی از نادانان است، نه رئیس دانایان. دیگر اینکه از راه عطف و ترحم بر جانداران، از خوردن شیر و عسل و تخم‌مرغ و گوشت ذبح‌شده خودداری می‌نمایم. مؤید می‌گوید آیا تو بر اینها از خالقشان رحیم‌تری؟ وانگهی، نظام عالم بر همین نهاده شده که حیوان نبات را بخورد و انسان از حیوانات تغذیه کند. به علاوه، ما نمی‌توانیم از خود حلال و حرام بتراشیم. ابوالعلاء جواب می‌دهد مگر نه اینکه علی (ع) در خوراک امساک می‌کرد؟ و مؤید می‌نویسد: مگر نه اینکه پیغمبر (ص) گوشت می‌خورد؟ ابوالعلاء ضمناً عذر فقر می‌آورد و المؤید بدو پیشنهاد کمک مالی ارائه می‌نماید و ابوالعلاء نمی‌پذیرد (حموی: ج ۳، صص ۲۱۲/۱۷۶).

روایت دیگری از این داستان هست که پس از آنکه ابوالعلاء پیشنهاد کمک مالی و یا برگشت از عقایدش را نمی‌پذیرد، او را اجباراً به حلب احضار می‌کنند و چون می‌فهمد که یا باید از افکارش دست بکشد و یا کشته شود، خود را مسموم می‌سازد و می‌میرد (حموی: ۱۷۵/۳). با توجه به اینکه در سفرنامه ناصرخسرو، مبلغ فاطمی، نیز از ابوالعلاء با لحنی ستایش‌آمیز یاد شده است، قسمت اخیر این داستان دروغ به نظر می‌رسد. همچنان که طه حسین نیز اندک صحتی برای این روایت قائل نیست و می‌گوید المؤید نهایت احترام را برای ابوالعلاء قائل بوده است (حسین، ۱۹۷۴م: ۵۲۴/۳).

احترامی که المؤید نسبت به ابوالعلاء به عمل می‌آورد، به خاطر دانش و ادب ابوالعلاء بوده است؛ همچنان که رئیس شیعیان اثناعشری، سیدمرتضی (و سیدرضی نیز) ابوالعلاء را اکرام نموده‌اند. البته المؤید در مقام یک مبلغ بزرگ که به وضوح سخن و جنبه خطابی آن اهمیت می‌دهد، تقید ابوالعلاء به صنایع لفظی را نمی‌پسندد؛ بلکه دست می‌اندازد. خود ابوالعلاء التزام به مشکلات لفظی و صنایع بدیع را به دو جهت مرتکب شده است: یکی نشان دادن مقدرت بیانی و قدرتش در ادبیت و عربیت، دیگر پوشاندن بعضی افکارش از نامحرم و مجال تأویل.

طه حسین، که خود همچون ابوالعلاء ادیبی نابینا و متفکری مخالف با بیشتر عرفیات زمانش بوده است، می‌گوید: شاید این تکلف و تصنع، نوعی بازی و وقت‌کشی است برای پیرمردی کور و خانه‌نشین و زمینگیر

(همان: ۷۱۰/۳).

ابوالعلاء تلخکامانه با اشاره به کوری خود گوید:

ابالعالا یابن سلیماننا

إِنَّ الْعَمَى أَوْلَاکَ إِحْسَانَا

لدعائیت عیناک هذا الوری

لم یر إنسانک إنسانا

کوری در حق او احسان کرده است؛ چون اگر چشمانش باز بود، مردمک دیده‌اش آدمی نمی‌دید؛ و نیز گوید: در عالم چیزی وجود ندارد که دیده بر ندیدنش متأسف شود:

و الله ما فی الوجود شیء

تأسی علی فقده العیون

به قول صائب:

بس که نادیدنی از مردم دنیا دیدم

روشنم گشت که آسایش نابینا چیست

باز به همین طنز تلخ می‌گوید: بهتر بود او را «ابوالنزول» می‌نامیدند نه ابوالعلاء:

دعیت ابالعالء و ذاک مینُ

ولکن الصحیح ابوالنزول

از جمله چیزهایی که ابوالعلاء بر خود تحمیل کرده بود، فقر اختیاری است؛ نه اینکه در اصل فقیر بوده باشد؛ چون از خاندان قضات و رؤسای معرّه بود. دیدگاه ابوالعلاء چنین است که همین روزی محدود که به او می‌رسد نیز دوبرابر حق واقعی اوست؛ لذا به دنبال کسب روزی نیست:

لَا أَطْلُبُ الْأَرْزَاقَ وَ الْمَوْلَى فِیضُ عَلَی رِزْقِی

إِنْ أَعْطَ بَعْضُ الْقَوَاتِ عَلِمَ أَنَّ ذَلِكَ ضَعْفُ حَقِّی (حموی: ۱۴۳/۳)

و لذا هدیه مستنصر<sup>۱</sup> فاطمی را نپذیرفت.

اینک به نقل آنچه ناصر خسرو درباره ابوالعلاء نوشته است، می‌پردازیم: در معرّه مردی بود که ابوالعلاء معرّی می‌گفتند. نابینا بود و رئیس شهر او بود و نعمتی بسیار داشت و بندگان و کارگران فراوان و خود همه شهر او را چون بندگان بودند و خود طریق زهد پیش گرفته بود. کلمی پوشیده و در خانه نشسته، نیم من نان جوین را تبه کرده که جز آن، هیچ نخوردی و در سرای باز نهاده است و نواب و ملازمان او کار شهر می‌سازند، مگر به کلیات که رجوعی به او کنند و وی نعمت خویش از هیچ‌کس دریغ ندارد و خود صائم‌الدهر و قائم‌لیل باشد ... و این مرد در شعر و ادب به درجه‌ای است که افاضل شام و مغرب و عراق مقرّند که در این عصر کسی به پایه او نبوده است و نیست، و کتابی ساخته، آن را *الفصول و الغایات* نام نهاده و سخن‌ها آورده است مرموز، و مَثَل به الفاظ فصیح و عجیب که مردم بر آن واقف نمی‌شوند، مگر بر بعضی اندک ... او را تهمت کردند که تو این کتاب به معارضه قرآن کرده‌ای، و پیوسته زیادت از دویست کس از اطراف آمده باشند و پیش او شعر و ادب خوانند».

آنچه ناصر خسرو نوشته است، مایه زیادی از حقیقت دارد و البته با شنیده‌های یک سیّاح علاقه‌مند به مطالب جالب نیز آمیخته است.

*الفصول و الغایات* قرن‌ها ناشناخته بوده و بالاخره در قرن ما چاپ شده و مطالب آن جز موعظه و مناجات چیز دیگر نیست و قصد معارضه قرآن در آن لحاظ نشده است؛ گرچه از اندیشه‌های فلسفی فراتر از معمول خالی نمی‌باشد. طه حسین عباراتی از آن را نقل کرده است بدین مضمون که «خدا می‌تواند پای انسان را وسیله دیدن و دست را وسیله شنیدن و انگشت را جای گریستن و گوش را ابزار چشیدن قرار دهد» و می‌گوید: ظاهر این

عبارت، تجلیل قدرت خداست و باطن آن، بیان این نظریه مادی است که اعضا وظایف خود را پدید می‌آورند، نه اینکه غایتی در خلقت باشد (حسین، ۱۹۷۴م: ۷۶۵/۳).

اینکه ناصر خسرو نوشته است ابوالعلاء ثروتمند بوده، بیشتر مایه از شایعات داشته است. ابوالعلاء ثروتمندزاده بوده، ولی خود عملاً ثروتمند نبوده است؛ چنان که گوید: «و اتهامی بالمال کلف ان یطلب ما یقتضی التمويل»

به گفته آدم متز، ابوالعلاء همچون تولستوی، صاحب مکتبی فکری و ادبی است که به خردورزی و زندگی ساده دعوت می‌کند (متز، ۱۳۶۴: ج ۲، ص ۳۸۱). چه بسا ابوالعلاء نیز چون تولستوی اموال خود را بخشیده و فقیرانه می‌زیسته است.

بعضی پنداشته‌اند که ابوالعلاء افکار سوسیالیستی و اشتراکی داشته و به این شعر استناد کرده‌اند: «لو کان لی أو لعیبری قدر أنملة من البسیطة خلت الأمر مشترکاً»؛ یعنی: «اگر من یا دیگری به اندازه یک انگشت از زمین را مالک باشیم، این امر را - مالکیت را - مشترک می‌انگارم». و جای دیگر گوید: «کیف لا یشرک المضحیقین فی النعمة قوم علیهم النعماء»؛ اظهار تعجب می‌نماید که چگونه متعلمان تنگدستان را در نعمت شریک نمی‌سازند؟

آنچه مسلم است، ابوالعلاء معتقد به عدل و احسان و ایثار بوده و به مساوات حقوق تصریح کرده است:

لَا یَفْخَرَنَّ الْهَاشِمِيُّ عَلَی أَمْرٍ مِنْ آلِ بَرَبِر

فَالْحَقُّ یَحْلِفُ مَا عَلَیَّ عِنْدَ الْأَکْتَبِر (حسین، ۱۹۷۴م: ۳۰/۳)

و این همان اصل اسلامی است که «سید قریشی و غلام حبشی برابرند».

ابوالعلاء در عین مساوات‌طلب بودن، بدبین است. جهل مردم و آلوده بودنشان به ستمگری و ستمکشی و نیز کوری ابوالعلاء، وی را بدبین ساخته است.

مخالفت ابوالعلاء با زنان، زناشویی و ایجاد نسل نیز با مجموعه جهان‌بینی او سازگار بود. او به پرهیزکاری و روزه‌داری و نمازگزاری و توحید و تحمید الهی نیز دعوت جدی کرده و خود عمری بدان عمل کرده است. این جهتی است که بعضی، دانسته یا ندانسته، نمی‌خواهند آن را ببینند یا بر زبان بیاورند.

### پی‌نوشت

۱. در مجمع الادباء ۱۴۲/۳ کلمه «مستنصر» به صورت منتصر آمده که غلط است.

### کتابنامه

- قبادیانی، ناصر خسرو، ۱۳۴۲، *سفرنامه ناصر خسرو*. چاپ فراهانی. علی‌رضا ذکاوتی قراقرلو.
- حموی، یاقوت، *معجم الادباء*. مصر: دارالفکر. ۲۰ مجلد.
- *تعریف القدمات بأبی‌العلاء*. مصر: ۱۹۴۴.
- حسین، طه، ۱۹۷۴، *من تاریخ الأدب العربی*. مصر.
- الذباب، عبدالمجید، ۱۹۸۶، *ابوالعلاء المعرّی، الزاهد المفتتری علیه*. مصر.
- متز، آدم، ۱۳۶۴، *تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری*. ترجمه علی‌رضا ذکاوتی قراقرلو. چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.